

پارسیان در سرزمین فراعنه

رجم نیاده
دیر تاریخ • بهمان

مقدمه

۱۳۶۸: ۱۵۲]. حتی نقل می‌کند که سزوستریس، فرعون مصر تا سرزمین سکاییان را در تصرف داشت.

استاد و مدارک تاریخی نشان می‌دهند که بین مصر و سرزمین‌های غرب ایران، روابط سیاسی و اجتماعی وسیعی برقرار بوده است. چنان‌که رامسس دوم با یک شاهزاده‌ی هیتی ازدواج کرد [هارت، ۱۳۷۷: ۸۴]. هنر میثانی‌ها نیز تحت تأثیر مصر قرار داشته است. تمدن‌های بین‌النهرین هم‌زمان با تمدن مصر بوده‌اند [ایزدپناه، ۱۳۸۱: ۸۰]. در بابل، نام‌های مصری فراوان به‌کار می‌رفت و مهاجران مصری زیادی در آن‌جا زندگی می‌کردند. تاریخ‌نویسان مصری در گزارشات خود از اقدامات پادشاهان بابل از جمله حمورابی خیر داده‌اند [کینگ، ۱۳۷۸: ۱۰۷]. داستان سفر حضرت ابراهیم (ع) از بابل به شام و مصر گویای ارتباطات مصر با بین‌النهرین است [مستوفی، ۱۳۶۳: ۲۹].

مصریان از زمان‌های دور متوجه سرزمین‌های سوریه و فلسطین بوده‌اند، چرا که این سرزمین‌ها مصر را به آسیا متصل می‌کردند. تا قبل از ظهور آریاییان، مصریان به این دو سرزمین به چشم مستعمرات خود نگاه می‌کردند. کتیبه‌های «اونی» از غارت‌های سپاه مصر در فلسطین خبر می‌دهند [کازدان، ۱۳۵۳: ۱۷۴]. مصریان، به‌ویژه

اقتدار و نفوذ هخامنشیان در مصر در طول حیاتشان دارای فراز و فرودهای بسیار بوده است. آشنایی پارسیان با مصر باعث غنا و پربار شدن تمدن آن‌ها شد، از سوی دیگر، وارد شدن مصر به امپراتوری جهانی هخامنشی به‌ذی‌نفع شدن مصریان در این امپراتوری بزرگ انجامید. هدف این مقاله پی‌گیری مناسبات ایران و مصر در فراز و فرود دولت هخامنشی و ردیابی تأثیرپذیری تمدن ایران و مصر از یکدیگر است.

مصر و آسیا پیش از هخامنشیان

با وجود آن‌که سرزمین مصر در آفریقا قرار دارد، اما روابط اقتصادی و سیاسی آن در تمام تاریخ طولانی‌اش با شرق (آسیای غربی) و شمال (ملل اروپایی، یونان و روم) بیش از سرزمین‌های آفریقایی بوده است. حضور سیاسی و فرهنگی مصر در آسیا و اروپا به سال‌های پیش از ظهور هخامنشیان و حتی مهاجرت آریاییان می‌رسد. به‌طوری‌که هرودوت از لشکرکشی‌های پادشاهان مصر در نواحی اطراف قفقاز خبر می‌دهد. او شک ندارد که «کلخیس‌ها» (گرچی‌ها یا اهالی گرجستان غربی) از اعقاب مصریان بوده‌اند [هرودوت،

در زمان سلسله‌ی هیجدهم، از مستعمرات آسیایی خود عواید سرشماری به دست می‌آوردند. آن‌ها حتی به مرور زمان در نواحی متفاوت فلسطین و سوریه ساکن شدند؛ چنان‌که گروهی از مصریان در سال ۳۵۰۰ ق م در جنوب فلسطین در منطقه‌ای به نام «خارو» زندگی می‌کردند [حمیدی، ۱۳۶۴: ۲۵]. برخی از فراعنه‌ی مصر با هدیه و رشوه، دولت‌های آسیایی را به جان هم می‌انداختند تا بتوانند بدون مزاحم بر سوریه و فلسطین مسلط شوند [کینگ، ۱۳۷۸: ۲۱۲].

فنیقی‌ها در اتصال دادن مصر به سواحل شامات نقش مهمی داشتند. آن‌ها از طریق دریای سرخ کالا‌های مصری را تا خلیج فارس می‌بردند [ویلسن، ۱۳۶۶: ۳۸].

مصریان در آسیا، به ویژه در جنوب غربی آن، دست برتر داشتند تا این‌که با هجوم اقوام هندو اروپایی این تعادل به هم خورد؛ به طوری که به هجوم اقوام سامی نژاد از راه شبه جزیره‌ی سینا به مصر منجر شد و قومی به نام «هیکسوس» در سال ۱۷۳۰ ق م به عنوان اولین قوم مهاجم به مصر وارد شدند [خیراندیش، ۱۳۷۹: ۳۳]. پیروزی هیکسوس‌ها بر مصریان، هم به لحاظ برتری نظامی آن‌ها بود، چنان‌که آن‌ها از اسب و ارابه استفاده می‌کردند، و هم به دلیل گرفتاری‌های داخلی مصر [رابینسن، ۱۳۷۰: ۸۰]. این‌که هیکسوس‌ها چه کسانی بوده‌اند و منشأ نژادی آن‌ها چه بوده، مطالب فراوانی در منابع نقل نشده است، اما شکی نیست که آن‌ها آریایی نبوده‌اند [کامرون، ۱۳۶۵: ۱۰۷].

کلمه‌ی هیکسوس به معنای «سلاطین چوپان» است. شاید این نکته به ذهن خطور کند که آن‌ها از اقوام کوچ نشین بوده‌اند. اما این واژه احتمالاً در زبان مصری قدیم به مفهوم «کشورهای بیگانه» است [بهمنش، ۱۳۳۶، ج ۱: ۲۴۳]. گرچه سلطه‌ی هیکسوس‌ها ۱۵۰ سال طول کشید، اما این هجوم تأثیرات زیادی در روش‌ها و سیاست‌های جنگی مصریان ایجاد کرد؛ به طوری که آن‌ها را به فکر ایجاد استحکامات دفاعی در مرز سوریه و سواحل شرقی مدیترانه واداشت [شبان، ۱۵: ۱۳۸۴].

پیش از وارد شدن پارسیان به صحنه‌ی منازعات، دولت‌های رقیب در آسیای غربی، یعنی آشوریان، بابلیان و میتانی‌ها، ارتباطات گسترده‌ای با مصریان داشتند. به طوری که از منابع برمی‌آید، حتی وصلت‌هایی بین خاندان‌های سلطنتی مصر با شاهزادگانی از این سرزمین‌ها صورت گرفته بود [کینگ، ۱۳۷۸: ۲۱۰]. اما با قدرت گرفتن آشور و بی‌رقیب شدن آن دولت در بین‌النهرین، آشوریان بر سوریه و فلسطین، یعنی مستعمرات قدیمی مصر، مسلط شدند، و حتی نهایتاً به فکر تصرف خود مصر افتادند. نخستین لشکرکشی اسرحدون به مصر با شکست مواجه شد. این شکست موقعیت دولت ایلام را در شوش تقویت کرد [کامرون، ۱۳۶۵: ۱۲۷] اما سرانجام

مصریان در آسیا، به ویژه در جنوب غربی آن، دست برتر داشتند تا این‌که با هجوم اقوام هندو اروپایی این تعادل به هم خورد؛ به طوری که به هجوم اقوام سامی نژاد از راه شبه جزیره‌ی سینا به مصر منجر شد و قومی به نام «هیکسوس» در سال ۱۷۳۰ ق م به عنوان اولین قوم مهاجم به مصر وارد شدند [خیراندیش، ۱۳۷۹: ۳۳]. پیروزی هیکسوس‌ها بر مصریان، هم به لحاظ برتری نظامی آن‌ها بود، چنان‌که آن‌ها از اسب و ارابه استفاده می‌کردند، و هم به دلیل گرفتاری‌های داخلی مصر [رابینسن، ۱۳۷۰: ۸۰]. این‌که هیکسوس‌ها چه کسانی بوده‌اند و منشأ نژادی آن‌ها چه بوده، مطالب فراوانی در منابع نقل نشده است، اما شکی نیست که آن‌ها آریایی نبوده‌اند [کامرون، ۱۳۶۵: ۱۰۷].

کلمه‌ی هیکسوس به معنای «سلاطین چوپان» است. شاید این نکته به ذهن خطور کند که آن‌ها از اقوام کوچ نشین بوده‌اند. اما این واژه احتمالاً در زبان مصری قدیم به مفهوم «کشورهای بیگانه» است [بهمنش، ۱۳۳۶، ج ۱: ۲۴۳]. گرچه سلطه‌ی هیکسوس‌ها ۱۵۰ سال طول کشید، اما این هجوم تأثیرات زیادی در روش‌ها و سیاست‌های جنگی مصریان ایجاد کرد؛ به طوری که آن‌ها را به فکر ایجاد استحکامات دفاعی در مرز سوریه و سواحل شرقی مدیترانه واداشت [شبان، ۱۵: ۱۳۸۴].

پیش از وارد شدن پارسیان به صحنه‌ی منازعات، دولت‌های رقیب در آسیای غربی، یعنی آشوریان، بابلیان و میتانی‌ها، ارتباطات گسترده‌ای با مصریان داشتند. به طوری که از منابع برمی‌آید، حتی وصلت‌هایی بین خاندان‌های سلطنتی مصر با شاهزادگانی از این سرزمین‌ها صورت گرفته بود [کینگ، ۱۳۷۸: ۲۱۰]. اما با قدرت گرفتن آشور و بی‌رقیب شدن آن دولت در بین‌النهرین، آشوریان بر سوریه و فلسطین، یعنی مستعمرات قدیمی مصر، مسلط شدند، و حتی نهایتاً به فکر تصرف خود مصر افتادند. نخستین لشکرکشی اسرحدون به مصر با شکست مواجه شد. این شکست موقعیت دولت ایلام را در شوش تقویت کرد [کامرون، ۱۳۶۵: ۱۲۷] اما سرانجام



از یک سو حملات متعدد آشوریان به مصر، و از سوی دیگر نیاز به کسب موقعیت بهتر بین دولت‌های آسیایی به ویژه بعد از سقوط آشوریان، باعث شد که مصر به استخدام سربازان مزدور به خصوص از میان یونانیان، حبشی‌ها و لیبیایی‌ها برآید و این موضوع منجر به گسترش ارتباطات مصر با یونانیان انجامید [پلوتارک، ۱۳۷۹، ج ۱: ۱۱۳].



ماریا بروسوس

برجسته‌هانده مسایح

بابل برای مقابله با او متحد شدند. به نوشته‌ی گزنفون، آن‌ها از جانب دریا به کمک آمده بودند. تعداد این نیروها ۱۲ هزار تن بود که جملگی به سپر و نیزه‌های بلند مجهز بودند [گزنفون، ۱۳۴۲: ۲۱۵]. شاید منظور او از این نیروهای امدادی، کمک مصریان و بابل برای نجات «لودیه» باشد. اما می‌دانیم که این نیروهای کمکی به موقع در اختیار لودیه قرار نگرفتند و نهایتاً لودیه توسط پارسیان فتح شد. شکست لودیه باعث اتحاد بیشتر مصر و بابل شد و مصریان کمک لازم را در اختیار بابل قرار دادند [پیگولوسکایا و دیگران، ۱۳۵۴: ۱۸]. شاید آنچه گزنفون به عنوان شهامت و ایستادگی مصریان در جنگ با کوروش قلمداد می‌کند (که حتی جنگ آن‌ها باعث تحسین کوروش هم شده بود)، مربوط به این جنگ باشد. گزنفون می‌نویسد، کوروش گروهی از این سربازان مصری را در سپاه خود به خدمت گرفت و حتی دو شهر «لاریس» و «سیلن» را به سکونت آن‌ها اختصاص داد [گزنفون، ۱۳۴۲: ۲۴۳ و ۲۴۴]. ارتباط کوروش با مصر بایستی صورتی از واقعیت داشته باشد، چرا که در نقش برجسته پاسارگاد پیکره‌ی کوروش، را می‌بینیم که تاجی شبیه به مصریان بسر دارد [حمیدی، ۱۳۶۴: ۱۲۱].

آغاز روابط ایران و مصر

تاریخ روابط ایران و مصر به دوران اساطیری برمی‌گردد. در اسطوره‌های ایرانی چنین آمده است که کاووس، پادشاه کیانی، به مصر حمله کرد و بر آن‌جا مسلط شد [باوند، بی تا: ۱۳۱]. کیخسرو، پسر کاووس نیز بعدها بر مصر سلطه یافت [پیرنیا، ۱۳۷۰: ۳۳]. برخی از عناصر اسطوره‌ای ایران با مصر شباهت تامی دارند؛ از جمله رسم قربانی کردن «دلاور-فرمان‌روا» در مصر که شبیه به رسم «میرنوروزی» در اساطیر ایرانی است [بهار، ۱۳۷۶: ۴۹]. کاسیان که قبل از آریاییان در ایران زندگی می‌کردند، با مصر در عهد امارنا^۲ در تماس بودند [گیرشمن، ۱۳۷۴: ۵۶].

هنگامی که اولین بار آریاییان به خاورمیانه گام نهادند، از تاریخ مصریان و اقوام بین‌النهرین قرن‌ها می‌گذشت. نفوذ مصر و بین‌النهرین بر مردم اطرافشان و به‌ویژه بر ایران، به مقدار زیادی محسوس بود. حتی شباهت‌های فرهنگی چندی نیز بین رسوم مصریان با اقوام ساکن در ایران وجود داشت. گیرشمن معتقد است که رسم انتساب به مادران که بین ایلامیان و مصریان رواج داشت، از ملل ابتدایی مغرب آسیا ریشه می‌گیرد.

با روی کار آمدن پارسیان در ایران، همه چیز در غرب آسیا تحت تأثیر آن‌ها قرار گرفت. سقوط دولت آشور به دست ماد و بابل در سال ۶۱۲ ق م بدون رضایت فراعنه‌ی مصر نبوده است. اما خوش حالی ناشی از سقوط «نینوا» چندان دوام نداشت. با تسخیر «اکباتان»، پایتخت ماد به دست کوروش هخامنشی، دولت‌های مصر، لیدی و

بعضی از مورخان، از جمله پیرنیا معتقدند که بعد از فتح بابل و سلطه بر آسیای غربی، کوروش قصدی برای فتح مصر نداشت، زیرا او حدود طبیعی ایران را کامل می‌دانست [پیرنیا، ۱۳۷۰: ۹۸]. این در حالی است که برخی دیگر اصرار دارند، کوروش فتح مصر را نیز در برنامه‌ی خود داشت. حتی پسرش کمبوجیه را با مأمور تهیه‌ی مقدمات سفر جنگی به مصر کرده بود [گیرشمن، ۱۳۷۴: ۱۴۲]. لذا آزاد کردن یهودیان از اسارت بابل و بازگرداندن آن‌ها به اورشلیم را بی‌ارتباط با مقدمات حمله به مصر نمی‌دانند. علاوه بر این که یهودیان در سرزمین پر نعمت و حاصل خیز بین‌النهرین موقعیت بهتری داشتند و چندان رغبتی برای بازگشت به اورشلیم نداشتند [ویل دورانت، بی تا: ۴۸۱]. اما اکثر مورخان معتقدند که رفتار انسانی کوروش نسبت به یهودیان بیشتر ناشی از مبانی اخلاقی او بوده است [هدایتی، ۱۳۲۵: ۲۱۵]. به همین خاطر است که قوم یهود او را بسیار ارج می‌نهند و در کتاب تورات او را ستوده‌اند [فره‌وشی، ۱۳۷۰: ۵۸]. برخی نیز آزادی یهودیان در بابل را به علت کمک‌هایی می‌دانند که یهودیان هنگام فتح بابل در اختیار کوروش قرار دادند. اخیراً نویسنده‌ای تمام این حدسیات تاریخی را رد کرده و مدعی شده است که کوروش به وسیله‌ی قوم یهود علم شد تا اسیران و ثروت یهود را از بابل آزاد کند [پورپیراز، ۱۳۸۱: ۱۸۳]. در حالی که اگر چنین بود، کوروش باید براساس همان پیشگویی‌های تورات، بابل را ویران می‌کرد، ولی چنین نکرد.

به هر حال به غیر از یهودیان، کوروش با فنیقی‌ها هم مناسبات



شد. اوجاهورسنه، فرمانده دریایی مصر نیز بدون درگیری تسلیم کمبوجیه شد. این شخص بنا به ادعای خودش، کمبوجیه را به مهربانی با مصریان و رعایت آداب و رسوم مصری و ادب کرده است [بهمنش، ۱۳۳۶، ج ۲: ۲۰۹]. او بعدها در دربار کمبوجیه و داریوش اول به مقام رئیس الاطیابی رسید.

به هرحال مصر فتح شد. کمبوجیه در آغاز تعقیب سیاست پدرش تمام آیین‌ها و تشریفات مصری را به جا آورد. هرچند پسر پسامتیخ، فرعون مصر را کشت. اما به گفته‌ی هرودوت، خود او را با عزت و احترام پذیرفت. با وجود این کتزیاس می‌نویسد: «پسامتیخ را به شوش فرستادند و او در آن جا در زندان درگذشت» [هوار، ۱۳۷۵: ۵۲]. آن گونه که از منابع برمی‌آید، تصرف مصر به دست کمبوجیه چندان هم با ناراضی‌های مصریان روبه‌رو نبود و آن‌ها مقدم ایرانیان را با شادی و شغف پذیرا شدند» [پیگولوسکایا و دیگران، ۱۳۵۴: ۲۲].

مناسبات ایران و مصر در عصر اقتدار هخامنشیان

هم چنان که گفته شد، رفتار و برخورد کمبوجیه با مصریان در ابتدا شبیه به برخورد کوروش با ملل مغلوب بوده است. اما او پس از تصرف مصر تصمیم به لشکرکشی به سرزمین‌های اطراف مصر، از جمله لیبی گرفت. این لشکرکشی به دلیل سختی راه با شکست مواجه شد و آن گونه که پلوتارک نوشته است، ۵۰ هزار سرباز او در راه رسیدن به این سرزمین در زیر ریگ روان مدفون شدند و اثری از آنان باقی نماند [پلوتارک، ۱۳۷۹، ج ۳: ۴۳۸]. هم چنین، او در تصرف کارتاژ ناموفق بود. چرا که فنیقی‌های سپاهش که دریانوردان و صاحبان کشتی‌ها بودند، به خاطر مناسبات خویشاوندی با مردم کارتاژ حاضر به شرکت در این لشکرکشی نشدند [هرودوت، ۱۳۶۸: ۱۶۹]. با وجود این، هرودوت گوئزده می‌کند که قسمتی از لیبی به تصرف کمبوجیه درآمد و باج‌گذار او شد.

سپاه ایران در جنوب مصر نیز تا «نوبه» پیشرفت، اما ناچار به بازگشت شد. ناستارتن^۱، پادشاه این سرزمین در یک لوحه به زبان اتیوپیایی مدعی است که بر سپاه کمبوجیه پیروز شده است [زرین کوب، ۱۳۶۸: ۱۳۷]. به هرحال در پایان این لشکرکشی‌های ناموفق و بازگشت کمبوجیه به «ممفیس» پایتخت مصر، او متوجه شادی مصریان شد. البته علت این شادی آن گونه که هرودوت می‌گوید: ظاهر شدن «گاو آپیس» خدای اهالی مصر بود. کمبوجیه که فکر می‌کرد این شادی به خاطر شکست‌های اوست، رفتارش را نسبت به مصریان تغییر داد و شروع به بی‌احترامی به رسوم و مقدسات مصریان کرد. از جمله گاو آپیس را زخمی کرد. درباره‌ی این حوادث حرف و حدیث‌های زیادی نقل شده‌اند. برخی این موضوع را مطرح کرده‌اند که شاید همه‌ی این اخبار، تبلیغات منفی کاهنان مصری و

دوستانه برقرار کرد. در حالی که این مقدمات برای یورش به مصر فراهم می‌شد، کوروش برای مقابله با سکاها مجبور شد به مرزهای شمال شرقی ایران لشکرکشی کند و در این لشکرکشی کشته شد [داندامایف، ۱۳۷۳: ۱۵۰].

با روی کار آمدن کمبوجیه، بزرگ‌ترین هدف او کامل کردن برنامه‌ی پدرش برای حمله به مصر (آخرین بازمانده‌ی اتحاد سه گانه) بود. با توجه به آن چه در ارتباط با کوروش و مصر ذکر شد، علت لشکرکشی کمبوجیه به مصر روشن است. اما برای این واقعه علل دیگری را نیز ذکر کرده‌اند؛ از جمله آن چه هرودوت در کتابش آورده که خلاصه‌ی آن چنین است: «کمبوجیه از آمازیس، فرعون مصر خواست که بهترین چشم پزشکی خود را به دربار ایران بفرستد. آمازیس نیز چنین کرد. اما این چشم پزشکی که بدون رضایت خاطر روانه‌ی ایران شده بود و آن را نوعی تبعید برای خود می‌دانست، خواست از فرعون انتقام بگیرد. لذا کمبوجیه را به خواستگاری از دختر فرعون تشویق کرد. اما آمازیس که با این تقاضای شاه ایران در محظور شدیدی قرار گرفته بود و نمی‌خواست دختر خود را به ایران بفرستد، دختر دیگری به نام نی‌ته‌تیس، فرزند آپری‌یس، از شاهان سابق مصر را به ایران فرستاد [هرودوت، ۱۳۶۸: ۱۹۱].

درباره‌ی این که چرا دختر خود را نفرستاد، کتزیاس می‌گوید: فرعون مطمئن بود که دخترش «در دربار پارس شأن و مقام یک همسر رسمی را نخواهد داشت» [بریان، ۱۳۷۷، ج ۱: ۵۸۹]. به هر حال نی‌ته‌تیس موضوع واقعی را به اطلاع کمبوجیه رساند و این دلیل لشکرکشی او به مصر شد.

شاید یکی از علت‌های اصلی این لشکرکشی همانا اطلاع کمبوجیه از ضعف و انحطاط داخلی حکومت مصر از یک سو و آگاهی از ثروت و جلال افسانه‌ای فرعون‌ها از سوی دیگر بود که پیش از آن هم دیگران را به وسوسه‌ی لشکرکشی به آن سرزمین برانگیخته بود [زرین کوب، ۱۳۶۸: ۱۳۳]. مورخین روسی معتقدند، کمبوجیه می‌خواست اشتهای اشرافیت پارس را که با تمایلات محافل تجاری و رباخواری کشورهای مفتوح انطباق داشت، ارضا کند [کاژدان و دیگران، ۱۳۵۳، ج ۱: ۲۵۵].

پیش از آغاز لشکرکشی، آمازیس درگذشت و پسرش پسامتیخ سوم که چندان شایستگی نداشت، جای او را گرفت. نیروهایی هم در داخل مصر لشکرکشی کمبوجیه را تشویق می‌کردند؛ از جمله فانس، سرکرده‌ی سربازان مزدور یونانی که در ارتش مصر خدمت می‌کرد. او چون از وضع خود در ارتش مصر ناراضی بود، نزد کمبوجیه فرار کرد و اطلاعات نظامی را در اختیار وی قرار داد [هرودوت، ۱۳۶۸: ۳-۱۹۲]. کمبوجیه هم چنین از کمک پولیکرات، فرمان‌روای یونانی جزایر اژه که پیش از این متحد مصر بود، برخوردار



مورخان یونانی باشد؛ به خاطر تدابیر مالی کمبوجیه که به زیان معابد مصری بود [بریان، ۱۳۷۷، ج ۱: ۷-۱۵۶]. اخیراً هم کسی ادعا کرده است که این داستان‌ها را درباره‌ی کمبوجیه به خاطر سیاست ضدیهودی او، یهودیان جعل کرده‌اند. چرا که او برخلاف کوروش و بعدها داریوش، با یهودیان برخورد کرد [پورپیرار، ۱۳۸۱: ۲۳۲] در حالی که منابع گویای این هستند که هنگام تخریب معابد خدایان مصری به دستور کمبوجیه، به معبد یهودیان در الفانتین مصر آسیبی وارد نشد [داندامایف، ۱۳۷۳: ۳۳۰].

برخی این رفتار کمبوجیه را نسبت به آپس، خدای مصری، به دلیل نزدیکی بینش او به یکتاپرستی می‌دانند. به‌ویژه سخنانی را که هنگام ضربه زدن به گاو آپس ذکر می‌کند؛ این که خدا از گوشت و خون نیست و این اعتقاد مصریان را خیالات و اوهام می‌داند [هرودوت، ۱۳۶۸: ۲۰۳]. کمبوجیه در سال ۵۲۲ ق م، با رسیدن اخبار ناخوشایند مربوط به بردیای دروغین در ایران، آریاندس خویشاوند خود را به عنوان شهربان مصر برگزید و خود راه بازگشت به وطن را در پیش گرفت. اما در مسیر راه در سوریه به طریقی درگذشت. بعد از مرگ کمبوجیه در زمان بردیا تاروی کار آمدن داریوش، در مصر شورش‌هایی برپا شد. علت این شورش‌ها را بیشتر سخت‌گیری‌های آریاندس، شهربان ایرانی آن‌جا می‌دانند. شورشیان، او و مصریان طرف‌دار پارس، از جمله اوجاهورسنه، کاهن و رییس پزشکان مصر را از آن‌جا بیرون راندند [اومستد، ۱۳۷۸: ۱۵۴]. از سوی دیگر می‌گویند، شهربان مصر به تقلید از داریوش سکه ضرب کرده بود. این خود نوعی اعلان استقلال تلقی می‌شد. هم‌چنان که گفته‌اند او درصدد توسعه متصرفاتش در جهت مغرب مصر نیز بود و به‌عنوان یک فرعون واقعی عمل می‌کرد. داریوش از قبل با اوضاع مصر آشنا بود، چرا که در زمان کمبوجیه به مصر رفته بود و به‌عنوان نیزه‌دار (آجودان) کمبوجیه شناخته می‌شد [جانگ، ۱۳۳۵: ۴۹].

در سال ۵۱۷ ق م، داریوش شخصاً به مصر رفت، آریاندس را سرکوب کرد و به قتل رساند و برای به‌دست آوردن دل مصریان کارهای زیادی انجام داد. در مراسم مذهبی آن‌ها شرکت کرد و امتیازات زیادی به روحانیون و کاهنان مصری داد. او معابد جدیدی نیز برای آن‌ها ساخت. اما این اقدامات به بهای سنگینی بار مالیات کشاورزان مصری تمام شد. اوجاهورسنه هم به فرمان داریوش، برای تعلیم پزشکی «خانه‌ی حیات» را تأسیس کرد [بریان، ۱۳۷۷، ج ۱: ۹۸۶]. در کنار این کارها، داریوش دست به اقدامات دیگری نیز زد. از جمله سه اردوگاه نظامی به سبک مصری‌ها در این کشور برپا کرد. یکی در «دافنه»^۵، دومی در پایتخت مصر شهر ممفیس، و سومی در «الفانتین»

در جنوب مصر که این سومی به وسیله‌ی مزدوران یهودی اداره می‌شد. داریوش تغییری در نظام کشوری مصر ایجاد نکرد. کماکان تمام سرزمین مصر ملکی بود که میان معابد و اشراف تقسیم شده بود [هوار، ۱۳۷۵: ۶۶]. او دستور جمع‌آوری قوانین مصری را داد؛ به طوری که مصریان او را ششمین قانون‌گذار خود می‌دانند [بریان، ۱۳۷۷، ج ۱: ۹۸۷ و ۹۹۴]. داریوش در مصر طرح کانال معروفی را ریخت که دریای سرخ را به نیل و مدیترانه وصل می‌کرد [امامی، ۱۳۶۲: ۳۴]. این اقدامات تا مدتی اوضاع مصر را آرام کرد.

در اواخر حکومت داریوش بر اثر افزایش مالیات‌ها، مصریان نارضایتی خود را آشکار کردند و شکست داریوش در «مازاتن»، موقعیت را برای شورش آن‌ها فراهم کرد. شورش در سال ۴۸۷ ق م گسترش بسیاری پیدا کرد. داریوش سال بعد، پیش از آن‌که بتواند آن را سرکوب کند، درگذشت [هرودوت، ۱۳۶۸: ۳۵۰].

در این زمان شخصی به نام خبیث^۶ در مصر رهبری شورش علیه پارسیان را در دست داشت. بنابراین، خشایارشا ناچار به مقابله با این شورش شد [هوار، ۱۳۷۵: ۶۷]. خشایارشا در سال ۴۸۴ ق م به مصر لشکر کشید و با شدت شورش را سرکوب کرد. او برادر خود هخامنش را به شهربانی مصر گماشت، چرا که احتمالاً فرزنداتس، شهربان قبلی، در شورش مصریان کشته شده بود [اومستد، ۱۳۷۸: ۳۱۷]. ظاهراً خشایارشا بعد از سرکوب شورش مصر، سیاست داریوش در مدارا با مصریان را کنار گذاشت و بیشتر به عنوان یک قدرت برتر عمل نمود. با وجود این، تاریخ، حضور فعال سربازان مصری را در لشکرکشی خشایارشا به یونان نشان می‌دهد. مصری‌ها در این



رودخانه‌ی نیل و در دریای مدیترانه فعالیت کردند. از طریق دریا با کمک کشتی‌های متحدین خود از جمله فنیقی‌ها، راه کمک‌رسانی یونانی‌ها را بستند و از راه رودخانه‌ی نیل به مقابله با شورشیان پرداختند. سرانجام ممفیس به دست ایرانیان فتح شد. ایناروس مدتی در یکی از جزایر نیل مقاومت کرد، اما سپاه مگابیز با خشک کردن باتلاق‌ها و ایجاد یک توافق آتش بس موقت با یونانی‌ها، توانست ایناروس را وادار به تسلیم کند. این شخص سرانجام به فرمان اردشیر کشته شد. یونانی‌ها هم با دادن تلفات زیاد عقب نشستند [بهمنش، ۱۳۳۶، ج ۲: ۲۱۲].

بعد از ایناروس شخص دیگری به نام آمورتایوس^۱ یا آمیتره معروف به «شاه منطقه‌ی باتلاقی» در بخشی از مناطق باتلاقی نیل دست به مقاومت زد و توانست تا مدتی استقلال خود را حفظ کند. توسیدید می‌نویسد: این مقاومت دو دلیل داشت: یکی این که به علت باتلاقی بودن منطقه، ایرانیان نتوانستند به او دست یابند و دیگر آن که مصریان ساکن باتلاق‌ها، جنگاورتر از دیگر هم‌وطنان خود بودند [توسیدید، ۱۳۷۷: ۷۶]. آتنی‌ها وقتی خبر مقاومت جدید را شنیدند. سپاهی مرکب از ۶۰ کشتی به فرماندهی شخصی به نام سیمون به کمک آن‌ها فرستادند. ولی با مرگ سیمون، این سپاه مجبور به بازگشت شد [پلوتارک، ۱۳۷۹، ج ۲: ۵۱۹ و ۵۲۰]. اما آمیتره به مقاومت خود ادامه داد و سپاه هخامنشی ظاهراً به دلیل دشواری عملیات جنگی در مناطق باتلاقی، نتوانست آن را درهم بکوبد. بعدها پسران او تحت تابعیت هخامنشیان، نفوذ خود را در دلتای نیل حفظ کردند.

به هر حال، اردشیر سلطه‌ی مجدد خود را بر مصر برقرار کرد. در اسناد مصری، از او به عنوان «فرعون بزرگ» یاد شده است [اومستد، ۱۳۷۸: ۳۹۶]. گرچه گفته می‌شود طی این جنگ‌ها شهرهای مصر خسارت زیادی دیدند، اما هرودوت که خود مقارن همین سال‌ها به مصر مسافرت کرده است، گزارش می‌کند که روی هم‌رفته مردم مصر از اردشیر راضی بودند [هرودوت، ۱۳۶۸: ۱۷۴]. توسیدید گزارش می‌کند، در سال ۴۳۰ ق م، اواخر سلطنت اردشیر، بیماری طاعون در حبشه و مصر علیا ظاهر شد و از آن‌جا به مصر سفلی و لیبی سرایت کرد و بخش بزرگی از امپراتوری هخامنشی را فرا گرفت و تلفات سنگینی بر مردمان وارد کرد [توسیدید، ۱۳۷۷: ۱۲۰].

در زمان داریوش سوم، بار دیگر «شاه منطقه‌ی باتلاقی» در مصر دست به یاغی‌گری زد که نایره‌ی این شورش تا زمان اردشیر سوم ادامه داشت [پیرنیا، ۱۳۷۰: ۱۴۱]. در فنیقیه نیز عرب‌ها دست به اغتشاش زدند و حتی شورشیان مصری به کمک آن‌ها آمدند. هم‌چنین در این زمان ظاهراً حق دخالت در امور یهودیان حوزه‌ی امپراتوری هخامنشی از جمله یهودیان ساکن الفاتین مصر، به رهبران یهودی

لشکرکشی، با ۲۰۰ کشتی شرکت کردند. به نوشته‌ی هرودوت، آن‌ها بهترین جنگاوران مصری بودند. با وجود آن‌که ایشان مجهز به شمشیر بودند و در نیروی دریایی خدمت می‌کردند، مردونیه، داماد داریوش، و فرمانده سپاه خشایارشا، در جنگ زمینی از آن‌ها استفاده کرد [هرودوت، ۱۳۶۸: ۲۹۲].

فرماندهی نیروهای مصری به دست هخامنش، شهریان مصر، بود [دیاکونوف، ۱۳۴۶: ۱۴۰]. آیسخیلوس در نمایش‌نامه‌ی ایرانیان می‌نویسد: هخامنش و تعدادی از فرماندهان مصری در این لشکرکشی کشته شدند و یا در نبرد سالامیس غرق شدند [اسلامی ندوشن، ۱۳۷۸: ۹۵]. با وجود این، ما در حوادث زمان اردشیر اول نیز به این شخص (هخامنش) برمی‌خوریم. به علت ناکامی خشایارشا در جنگ سالامیس، او نسبت به سربازان فنیقی خشم گرفت و تعدادی از آن‌ها را کشت. این بدرفتاری باعث خشم آن‌ها و بازگشتشان به سرزمین خود شد. مصری‌ها هم به دنبال آن‌ها رفتند و به مصر بازگشتند [اومستد، ۱۳۷۸: ۳۴۷].

فرجام سلطه‌ی هخامنشیان بر مصر

با جلوس اردشیر اول (درازدست) در سال ۴۶۵ ق م، بار دیگر مصر دستخوش شورش شد. این شورش با اتحاد مصری‌ها، لیبیایی‌ها و یونانی‌ها صورت گرفت. گزارش مفصل این شورش را مندیون توسیدید، مورخ بزرگ یونان باستان هستیم، چرا که این شورش به طریقی به جنگ‌های پلوپونزی یونان و درگیر شدن دولت ایران در آن برمی‌گشت. در این زمان، شخصی به نام ایناروس^۲ که شاهزاده‌ای لیبیایی بود و در مرز مصر حکومت می‌کرد، علیه ایرانیان شورش کرد. مصری‌ها هم از وی پیروی کردند [توسیدید، ۱۳۷۷: ۷۳]. اومستد او را از شاهزادگان مصری می‌داند که قبلاً در بخشی از لیبی حکومت می‌کرد. ایناروس از آتنی‌ها هم درخواست کمک کرد. پریکلس که می‌خواست بر مصر سلطه و نفوذ داشته باشد، ۲۰۰ کشتی با تعدادی سرباز به مصر گسیل داشت. متحدین موفق شدند مصر را تصرف کنند. ایرانیان به رهبری هخامنش، عموی اردشیر که شهریان مصر نیز بود، در «قلعه‌ی سفید» ممفیس، با کمک سربازان ایرانی و مصریان وفادار به شدت مقاومت کردند. اما سرانجام، شورشیان سپاه هخامنش را درهم شکستند و خود او را نیز کشتند.

اردشیر برای مقابله با این شورش، هم به فعالیت‌های نظامی دست زد و هم به اقدامات دیپلماتیک و سیاسی. ابتدا شخصی را با مقادیری پول به اسپارت فرستاد تا مردم آن‌جا را علیه آتن تحریک کند و از سوی دیگر، لشکر مجهز و انبوهی را به فرماندهی مگابیز، شهریان سوریه، روانه‌ی مصر کرد [بهمنش، ۱۳۷۵، ج ۱: ۲۷۰]. ایرانی‌ها هم در



با روی کار آمدن اردشیر سوم معروف به «اخشس یا اخوس» در سال ۳۵۹ ق م، قریب به ۶۰ سال بود که هخامنشیان سلطه‌ی پایداری در مصر نداشتند [اسمیت، ۱۳۸۰: ۱۱۹]. در زمانی که اخس به قدرت رسید، طغیان و شورش تقریباً در تمام ایالات و شهریان نشین‌های هخامنشی شکل گرفته بود و او با اراده‌ی آهنین تصمیم به از بین بردن این نابسامانی‌ها گرفت. او شورش‌های آسیای صغیر، شام و فنیقیه را درهم شکست و سپس شخصاً به مصر لشکر کشید. نکتانبو، فرعون مصر، به حبشه گریخت و شورشیان مصری به شدت تنبیه شدند. معابد به تاراج رفتند و اردشیر با خنجر خود «آپیس»، گاو مقدس مصری‌ها را کشت؛ همین‌طور بره «مندس» را که به همان اندازه مقدس بود [اوستند، ۱۳۷۸: ۶۰۵].

شاید به خاطر همین افراط‌کاری‌های اخس بوده است که سرانجام او به دست بگواس (باگواس) خواج‌های که اصل و منشأ مصری داشت، به قتل رسید. در عین حال اردشیر سوم در سکه‌های مصری به عنوان «فرعون» شناخته شده است. از طرف اردشیر، شخصی به نام فراندارس به شهربانی مصر منصوب شد [بهمنش، ۱۳۳۶: ۲۲۰]. اما با مرگ اردشیر سوم شمال و جنوب مصر دوباره دچار شورش شد و شخصی به نام خبیسه که احتمالاً حبشی بود، در اواخر سال ۳۳۷ ق م در جنوب مصر قیام کرد.

داریوش سوم آخرین شاه هخامنشی توانست دوباره مصر را فتح کند و خبیسه را شکست دهد. دو سال بعد، اسکندر مقدونی به ایران حمله کرد. در نبرد «ایسوس» شهریان مصر، ساباکس، کشته شد. وقتی اسکندر پس از فتح شامات به مصر یورش برد، مصری‌ها با توجه به نارضایتی از حکومت هخامنشی، از اسکندر با آغوش باز استقبال کردند. لذا مازاکس، شهربانی که به جای ساباکس از طرف ایران بر مصر حکومت می‌کرد، تسلیم اسکندر شد. اسکندر به تقلید از شاهان اولیه‌ی هخامنشی، برای دلجویی از مصری‌ها، به کاهنان و معابد احترام گذاشت؛ از جمله هدایای ذی‌قیمتی به کاهن معبد آمون و معابد دیگر بخشید [پلوتارک، ۱۳۷۹، ج ۳: ۴۳۹].

روی هم‌رفته باید گفت، به جز در دوره‌های اولیه، پارسیان نتوانستند سلطه‌ی پایداری بر مصر داشته باشند.

زیرنویس

1. Ouni
2. Khara
3. Amarana
4. Nastasen
5. Daphna
6. Khabbisa
7. Inaros
8. Amyrtaios
9. Mnemon

اورشلیم واگذار شد. ارشامه یا ارشام که در این زمان شهریان مصر بود، بیشتر اوقات خود را در شوش یا بابل می‌گذراند و از طرف خود گماشتگانی را در مصر به کار می‌گماشت [قرای، ۱۳۶۸: ۱۸۳]. همه‌ی این موارد حاکی از ضعف دولت مرکزی ایران در قلمرو خود است. در عین حال، اسناد نشان می‌دهند که داریوش دوم در زمان حکومت، نوشته‌ای در مدح آمون، خدای مصری فرستاده که در معبد آمون حک شده بود [بهمنش، ۱۳۳۶: ۲۱۳].

شورش‌های پراکنده‌ی مصر در زمان داریوش دوم، به عصر اردشیر دوم، معروف به «من من»^۹ (با حفظه) رسید. اردشیر دوم در آغاز پادشاهی، با شورش برادرش کوروش صغیر مواجه شد. این شورش پای مصریان و یونانیان را هم به میان کشید. آن‌گونه که از نوشته‌های گزنفون برمی‌آید، هم‌زمان با لشکرکشی کوروش صغیر که با همراهی مزدوران یونانی صورت گرفت و منجر به نبرد کوناکسار شد، مصری‌ها هم از موقعیت استفاده کردند و دست به شورش زدند [گزنفون، ۱۳۸۳: ۹۱].

در حدود سال ۴۰۵ ق م، آمیرته‌ی دیگری، نوه‌ی آمیرته اول (شاه منطقه‌ی باتلاقی) دست به شورش زد و توانست بخش‌هایی از سرزمین مصر را از دست پارسیان خارج کند. سپاهیان هخامنشی تا فلسطین عقب‌نشینی کردند و به تدارک اسباب حملات تازه به مصر پرداختند. در این زمان، اسپارت‌ها از مصریان حمایت می‌کردند و اوفیکرات، سرکرده‌ی آتنی‌ها، در سپاه ایران خدمت می‌کرد. فرمانده سپاه ایران شخصی به نام فارناپاز بود. اصولاً در منازعات بین ایران و شورشیان مصری، سربازان مزدور یونانی در هر دو سوی جبهه حضور داشتند [پلوتارک، ۱۳۷۹، ج ۳: ۲۶۱]. به دلایل گوناگون از جمله اختلاف بین فارناپاز و اوفیکرات بر سر فرماندهی سپاه، این لشکرکشی با شکست مواجه شد. این موضوع باعث شد که به قول پلوتارک، خود اردشیر در رأس یک سپاه ۳۰۰ هزار نفری به مصر لشکر بکشد. اما این لشکرکشی جدید به دلیل مشکلات مربوط به آذوقه‌ی سپاه، دچار دشواری‌های فراوانی شد [پلوتارک، ۱۳۷۹، ج ۴: ۵۱۱] و او مجبور به عقب‌نشینی گردید.

تقریباً در این زمان مصر به رهبری شخصی به نام تخوس از اعقاب پسامتیخ، فرعون سابق، استقلال کامل به دست آورده بود و حتی شروع به تحریک شهریان‌های یاغی در مناطق دیگر امپراتوری هخامنشی می‌کرد. اما مدعی دیگری نیز برای تخوس پیدا شد؛ فردی به نام نکتانبو این شخص با کمک اسپارتی‌ها بر تخوس پیروز شد و تخوس به دربار اردشیر پناهنده شد. اردشیر سعی کرد با حمایت از تخوس بین مصریان اختلاف ایجاد کند. این منازعات سرانجام با شکست تخوس به پایان رسید.